



است که یک برنامه بتواند کاری کند که مخاطب نه از طریق هیجانات بلکه از طریق فکر، تحت تاثیر قرار بگیرد و زندگی پس از زندگی توانسته است این کار را انجام دهد و تصور می‌کنم اغراق نیست اگر بگوییم این برنامه یک سنت حسنه است و اگر به آن توجه شود می‌تواند گفتمان و زمین بازی جدیدی را ایجاد کند.

می‌دهد که دنیا برایش مهم‌تر از آخرتش است، از همین رو لازم است تا با این جریان با بیان دلایل مدونی که وجود دارد مقابله و به شکلی روشنگری اتفاق بیفتد. به نظر من برنامه را نباید رها کرد. زندگی پس از زندگی باید هم غنابخشی شود هم این‌که تکثیر شود یعنی هر کدام از سوزهای این برنامه می‌تواند یک مستند جداگانه باشد. این خیلی مهم

لزوم تکثیر برنامه «زندگی پس از زندگی»

نعمت... کریم‌الهی - استاد دانش‌گاه باقر العلوم: به نظرم شبکه چهار و حتی تلویزیون اگر سالی یک برنامه مانند زندگی پس از زندگی داشته باشد توجیه‌کننده هزینه‌های یک سالش خواهد بود. زمانی که انسان توسط شیطان وسوسه شد و هبوط کرد تا امروز یک نوع سکولاریسم عملی داشته است. به این معنا که انسان در عمل کارهایی انجام

«ایمان به غیب» حرف اصلی ماست

مهم‌ترین چیزی که در طرح اصلی برنامه هم نوشتم «یومننون بالغیب» است. همه ارتباط ما با خداوند از طریق قرآن برقرار می‌شود. در همان ابتدای قرآن خداوند فرموده این کتاب برای هدایت پرهیزگاران است که ایمان به غیب داشته باشند. یعنی اگر کسی غیب را قبول نداشته باشد دیگر نمی‌تواند با قرآن سر و کار داشته باشد، یعنی اول باید غیب را بپذیرد و سپس سراغ قرآن و سایر مباحث دینی برود. باور به غیب زیربنای پذیرش سایر مباحث دینی است و اگر کسی غیب را نپذیرد دیگر نمی‌توان از او توقع پذیرش توحید و معاد و... را داشت. اگرمشکلی دریاورهای ما وجود دارد، باید در باور به غیب جست‌وجو کنیم. در جامعه تجربه‌زده امروز، برای بسیاری از مردم همه چیز باید از راه‌های تجربی ثابت شود تا به آن باور پیدا کنند. به همین دلیل با توجه به رشته تحصیلی‌ام که مهندسی بوده در پی آن هستم که کتابی بنویسم و در آن وجود خداوند متعال را از طریق ریاضی، فیزیک و مکانیک برای دانش‌آموزان دبیرستان اثبات کنم. برنامه به دنبال همین اثبات غیب است و می‌کشیم همین پیام را منتقل کنیم. چندی پیش خانمی از آلمان به من پیام داد و گفت دوستم که خدا تا باور بوده با دیدن فصل اول برنامه شما از طریق اینترنت خدا را باور کرده و الان با دیدن فصل دوم، نماز خواندن را شروع کرده است. این هنر امثال بنده نیست و قطعاً خدا خواسته است و ضمن این‌که این خانم تجربه‌گرایانه زندگی کرده و با دیدن این برنامه ذهنش قانع شده و خدا را پذیرفته است.

چرا این قدر سوال؟

من سعی در گفتمان‌سازی دارم و می‌خواهم جامعه ایرانی فقط مصرف‌کننده نباشد و این شناخت به حدی برسد که مردم در مقابله با چنین مواردی سنجه‌های کلی داشته باشند و تا حدی آن کسی را که معرکه بپهوده می‌گیرد، از حقیقت تشخیص دهند. در واقع دلایل مختلفی برای این حد از سوال پرسیدن دارم. یکی درک شدن این افراد است. یعنی از همان لحظه اول که در کما یا سناحه است شما متوجه این اتفاق درباره او بشوید. یک بار یکی از تجربه‌گران ما که همسرش این‌طور شده بود، گفت پیرزنی در بیمارستان به او گفته مادر جان خنومت خدابرگشته است. من متوجه شدم این پدیده شناخته شده‌ای بین نیاکان ما بوده و ما می‌توانیم به تجربه‌گران موقت بگوییم خدابرگشته، اصطلاح بومی که خیلی زیباست. حالا این شیوه پرسش و پاسخ باعث می‌شود که اولاً مردم آنها را درست و کامل و تا حد امکان نزدیک به واقعیت؛ بفهمند. دوم آن‌که جامعه پزشکی هم متوجه این رخداد شوند؛ چرا که در دروس پزشکی چیزی با این عنوان وجود ندارد. پس از آنجا که در بخش ساختاری نمی‌شود چنین کاری را برای جا انداختن این عنوان انجام داد، لاقلاً در بخش فردی آن را لحاظ کنیم. مثلاً یک خانم پرستار یا دکتر چنین مواردی را ببیند چرا که او با شنیدن چنین مواردی کاری از دستش برنمی‌آید اما می‌تواند حداقل آن را باور و درک کند نه این‌که به او برچسب روانی بزنند و قریص به او دهند. این افراد نیاز به درک دارند مثل این‌که کسی که در خیابان فریاد می‌زند بچهام زیر ماشین رفت و مرد، یکی بگوید داد زن من خواب هستیم! این تجربه‌گران از جایی برگشته‌اند حتی زن و بچه‌شان را هم نمی‌خواهند. حال این فرد را در این حال درک که نمی‌کنند، هیچ حتی به جانش هم می‌افتند. از همین رو لازم است سنجه‌هایی را به همه ارائه کرد تا وقتی این تجربه‌گران را می‌بینند در حد خودشان ماهیگیری و آنها را درک کنند.

در کنار اینها با چنین پرسش و پاسخی گفتمان‌سازی اتفاق می‌افتد. تا زمانی که افراد در جریان نباشند شما باید برای مخاطب مدام اثبات کنی و آن را جابجاندازی اما وقتی در چند قسمت من یک سوال را بارها می‌پرسم با این‌که می‌دانم تکراری و ریز است و گاهی بیننده می‌گوید آقا رها کن بگذار داستان را ببینیم و حتی از پشت صحنه می‌گفتند چرا این کار را می‌کنی؟ گفتم بگذار این برنامه کمی زیر باشد به جایش ساختار دارد که در آن اشتراکاتی وجود دارد. مثلاً به یکی می‌گویم دید کامل یعنی دور تادور را می‌دید؟ می‌گوید بله. از نفر بعدی به همین ترتیب تا جایی که مخاطب گاهی ممکن است از دست من خسته شود اما ایرادی ندارد شما احم کن اما بگذار این برنامه برایت تثبیت شود. البته بماند مخاطبانی هستند که تنها یک قسمت را می‌بینند.

همچنین مصاحبه با هر یک از افراد حداقل چهار بار انجام می‌شود که هر بار بیشتر از دو ساعت زمان می‌برد و گاهی به حدود شش ساعت هم رسیده است. خلاصه آن‌که مصاحبه نهایی که می‌بینید، مصاحبه پایانی ماست.

غم نایینایی اذیتم می‌کند

مردم معمولاً علاقه و دوست دارند موارد هیجان‌انگیز و عجیب در برنامه ببینید و بشنوند. مثلاً فکر می‌کنند این تجربه‌گرا باید کارهای خاصی کنند یا آینده را ببیند و... در صورتی که من اصلاً به دنبال هالیوودی بازی نیستم. چیزی که در برنامه گفته می‌شود یعنی موضوع غیب آنقدر عظیم است که هیچ‌کدام از این چیزها در برابر آن ارزشی ندارد.

چند روز پیش به همکارانم می‌گفتم اگر فردی با نگاه کردن بتواند مانیتور پیش رویم را از جایش بلند کند هیچ تاثیری در من ندارد. دردی که می‌کشم از این است که چرا نمی‌توانم حقایق را ببینم؟ این کوری نسبت به حقایق عالم خیلی من را اذیت می‌کند. تجربه‌هایی که از تجربه‌گراها می‌شنوم دیگر من را تکان نمی‌دهند، بلکه حسرت و دل‌تنگی زیادی در وجود من ایجاد می‌کنند. دلم برای پدر و مادر حقیقی‌مان یعنی امیرالمومنین و حضرت زهرا(س) تنگ است و آرزو دارم زودتر به خانه واقعی‌ام بروم و در محضر ایشان باشم.

یکی از خاطرات تلخم در برنامه مربوط به خانمی است که تجربه سهمگینی داشت و جسدش را به سردخانه هم برده بودند و دوباره برگشته بود اما همسرش به او اجازه نمی‌داد این خانم مقابل دوربین بیاید و آنچه دیده را برای مردم بگوید. خاطره تلخ دیگرم مربوط به فردی است که حق الناس به گردن داشت و حتی دفن هم شد و برای این موضوع شاهدان زیادی وجود دارد اما حاضر نمی‌شود ماجرا را عمومی نقل کند. تلخ‌ترین خاطراتم هم وقتی است که مخاطب می‌گوید روح فردی از جسمش خارج شده و دوباره بازگشته که اتفاق خاصی نیست، داستان‌های جذاب‌تر تعریف کنید. یکی از خاطرات شیرینم هم وقتی بود که خانمی به من زنگ زد و گفت سه نفر که از مدرسه‌مان سرقت می‌کردند بعد از سال‌ها با دیدن این برنامه آمدند و حلالیت گرفتند و دین‌شان را ادا کردند. سه مورد به من گفتند می‌خواستیم خودکشی کنیم. برنامه شما را دیدیم و منصرف شدیم. با دیدن این پیام‌ها من هر بار سجده و خدا را بابت این لطف شکر می‌کنم. این موارد را اجمالی اشاره کردیم که اگر مایل بودید بتوانید به گزیده‌ای از آن سری زنید.

بعد از بازگشت به این عالم بیشتر از نیمی از موهایش از میزان فشار و ترسی که تجربه کرده ید شده بود و سال‌ها سال‌خورد‌تر از سنش می‌آمد. این برنامه هم ۹ اردیبهشت روی آنتن روز عظیمی هم که از تجربه‌گرانی بود که برنامه‌اش شش بخش شد، داستانی را تعریف کرد که تلخی خیلی‌ها یک تلنگر شد. جریانی که در طول آن



تهدید همیشگی به اسم کلیشه

این موضوع یعنی کلیشه و تکرار هم دغدغه ماست و هم سوال بزرگ مخاطب است. ما باید ببینیم که یک محتوا ظرفیت کدام رسانه را دارد. مثلاً شما می‌بینید که در یک برنامه سبیدی را می‌گذارند و می‌گویند توپ‌هایی را در سبد ببند ازید این موضوع به‌تنهایی جذابیتی ندارد و وقتی مورد توجه قرار می‌گیرد که مثلاً یک سلبریتی آن را انجام دهد. در واقع اینجا کنش‌های تغییر فرد اهمیت دارد. اما ما تنها این را نداریم که یک موضوع کاملاً ثابت باشد و تنها چهره‌اش تغییر کند. ما اینجا چیزی را تغییر می‌دهیم که شامل کردارهای فردی است که در برنامه قبلی آن را ندیدیم؛ موضوعی که به عدد انسان‌ها متفاوت است.

چرا تجربه منفی کم است؟

فرض کنید شما دو فرزند دارید که یکی از آنها درس‌هایش ضعیف است و دیگری قوی؛ کدام یک را در فامیل و آشناها بیشتر مطرح می‌کنید؟ در مورد خودمان چطور؟ نقاط ضعف و منفی‌هایمان را بیشتر پنهان می‌کنیم یا بخش‌های مثبت زندگی‌مان را؟ باید به تجربه‌گرانی که تجربه منفی داشتند حق داد که نخواهند از بخش‌های منفی زندگی‌شان برای عموم بگویند.

خودم با تجربه‌گری در ارتباطم که اگر بیایید و تجربه‌اش را بگوید واقعاً لرزه خواهد بود اما نمی‌آید. خود فرد هم بخواهد تجربه منفی‌اش را بگوید، خانواده‌اش راضی نمی‌شوند. من تجربه‌گر منفی را راضی کرده‌ام که بیاید صحبت کند اما همسرش مانع شده و حتی کارشان به دعوا کشیده که ماجرا را برای عموم نقل نکنند.

به نظر من باید هم حق داد و فکر می‌کنم مهم‌ترین سؤال این است که چطور ۹ نفر در فصل اول برنامه حاضر شدند از تجربه منفی‌شان بگویند؟ به عنوان یک پژوهشگر شیعی کسی باید به من مجوز دهد که بگوید اظهار گناه اب است و در شرایطی که این مجوز وجود ندارد در همین مقدار هم برای بیان آن، ریسک دنیوی و اخروی کرده‌ام.

از خودگذشتگی این افراد موضوع مهم‌تری است چون ابداً حاضر نیستم کسی را جلوی دوربین بیاورم که چهره‌اش معلوم نباشد یا شطرنجی شود یا صدایش را تغییر دهم. وقتی چنین کاری انجام دهم چرا مردم برنامه را باور کنند و نگویند که بازیگر آوردی؟ کار پژوهشی معتبر مگر می‌شود بدون مشخص بودن منبع انجام شود؟ مثلاً کتابی که اسم و رسم تجربه‌گر در آن معلوم نیست، چرا باید مورد اعتماد باشد؟ بماند که برخی متأسفانه در این زمینه‌ها اغراق هم می‌کنند. فردی در اتوبان با ۲۰۰ کیلومتر سرعت می‌رفت. سربازی جلوی او را گرفت. راننده گفت من گواهینامه ندارم، مواد مخدر هم قاچاق می‌کنم آدم هم کشته‌ام! سرباز موضوع را به مافوقش گزارش داد، وقتی مافوق آمد و بررسی کرد دید هیچ‌کدام این اتفاق‌ها نیفتاده، راننده به مافوق گفت حتماً این سرباز به دروغ به شما گفته من با ۲۰۰ کیلومتر رانندگی می‌کردم! اغراق در موضوعاتی که به باورهای مردم مربوط است نتایج سنگینی دارد و باعث می‌شود دیگر کسی اساس ماجرا را هم باور نکند.

به همین دلایلی که گفتم تجربه‌گر منفی کمتر در برنامه است. خیلی‌ها به دلایل مختلف نمی‌خواهند جلوی دوربین حاضر شوند. من هرگز چهره ناشناس، شطرنجی و... به برنامه‌ام نمی‌آورم و بهتر است مردم هم کتاب یا برنامه‌ای را که راوی آن معلوم نیست، باور نکنند. از سوی دیگر مردم در این تجارب به این راضی نمی‌شوند که بگویم مثلاً خودکشی چوان تبعات تلخی دارد که نمی‌شود گفت. آن را تجربه نکنید؛ بلکه می‌خواهند بدانند دقیقاً این عذاب به چه شکل بوده است، در صورتی که واقعا درست نیست و همین حد از تعریف هم از شهامت تجربه‌گر است. مثلاً یکی از مهمانان ما که این جریان را تعریف کرد، گفت اولین بار است حتی خانواده و بچه‌هایم این را می‌شنوند و دامن زدن بیشتر به این تجربه برای او آزاردهنده است. این درست نیست که من به آن شاخ و برگ بدهم یا کتاب دروغین بنویسم که مردم هدایت شوند! اصلاً به این روش بهتر است هدایت نشوند چون در آن نفسی نیست. برای من مهم نیست این برنامه سود مالی می‌دهد یا نه. من روزی چندبار رو به کربلا می‌کنم و سلام می‌دهم و اتفاق اثرش را می‌گذارم و اگر غباری روی این ارتباط بنشیند اثر آن کم می‌شود.

من اگر بخواهم کتاب خوشمزه که همه خوششان بیاید بنویسم، می‌توانم بار هفت نسلم را ببندم اما اگر سرم را ببرند هم این کار را نمی‌کنم. حالا برخی هر چه می‌خواهند می‌توانند بگویند. می‌دانید چقدر افراد متوهم بیش من می‌آیند اگر آنها را بیاورم با ایده‌های هالیوودی که دارند برنامه به قولی می‌ترکاند اما راستی آرمایی می‌کنم و می‌گویم خدا حافظ.